



بررسی ابعاد تربیت سرگذشت حضرت موسی (ع) و عبد صالح (ع) باتکیه بر تفاسیر فریقین

■ دکتر محمود ویسی

مدرس گروه فقه و حقوق شافعی دانشگاه مذاهب اسلامی

mahmoodvaisi@yahoo.com

■ فهیمه میری

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی

fmfmmiri@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۱

چکیده

حکایت سفر پرفراز و نشیب حضرت موسی (ع) به سوی عبد صالح (ع) در سوره کهف از داستانهای پرمفهوم و پررمز و راز قرآن کریم است. بهره‌گیری هنرمندانه از عناصر داستانی و اشارات و مبهمات که در قصه وجود دارد به زیبایی مجموعه و کل داستان افزوده است که مقاله حاضر با هدف نشان دادن ساختار ادبی داستان و آشنایی عمیق‌تر با آیات آن نگاشته شده است و از آنجا که قصه نکات تربیتی و آموزنده بسیاری را در خود جای داده است در ادامه به تبیین پیامهای تربیتی آن پرداخته شده و مواردی همچون آداب و اهداف تعلیم و تعلم، تسلیم بودن انسان در برابر مشیت خداوند و تأثیر متقابل اعمال والدین و فرزندان اشاره می‌شود و این نتیجه حاصل می‌گردد که افزون بر آنکه عناصر داستانی در قرآن کریم به اقتضای اهداف و پیامهای مورد نظر به کار گرفته شده‌اند با تحلیل و جستجوی هر کدام می‌توان به راهکارهای ارزشمندی از اخلاق و عقیده برای سامان بخشیدن به زندگی ایمانی دست یافت.

کلیدواژه‌ها: سوره کهف، ابعاد تربیتی، حضرت موسی (ع)، عبد صالح (ع).

مقدمه

یکی از روشهای قرآن کریم برای هدایت انسان استفاده از فن قصه‌گویی است که به منظور تأثیرپذیری بیشتر مخاطب از داستانهای آن از عناصر داستانی به شیوه‌ای ادبی و هنری بهره گرفته شده است و در همان راستا مفاهیم و اهداف داستانها بیان شده است، اما تاکنون در تحقیقات قرآنی کمتر به تحلیل محتوایی قصص قرآن بدون پرداختن به حاشیه‌ها توجه شده است. از این رو در این مقاله سعی شد به بررسی عناصر داستانی قصه حضرت موسی (ع) و عبد صالح (ع) با نینگاهی به آنچه در حوزه ادبیات و نویسندگی مرسوم است، پرداخته شود و نقش هریک از آنها را که در پیام و هدف داستان مؤثر واقع شده‌اند، بیان شود و روشن گردد که در چه مواردی عناصر برجسته و در چه مواردی عناصر کم‌رنگ می‌شوند. از آنجا که یکی از اهداف بیان قصص در قرآن کریم رساندن مفاهیم و پیامهای مورد نظر در جهت تربیت، رشد و شکوفایی انسان بوده است، تلاش شد بر اساس مفاهیم آیات مرتبط در تفاسیر و با توجه به عکس‌العمل شخصیتها و قهرمانان با حوادث قصه پیامهای تربیتی آن مورد بررسی قرار گیرد.

عناصر داستانی سرگذشت حضرت موسی (ع) و عبد صالح (ع)

هر داستان از مجموعه‌ای عناصر تشکیل شده است که در شکل و قالب خاصی به قصه جهت می‌بخشند و به سوی هدف آن حرکت می‌کنند. بافت اصلی قصص قرآن از سه عنصر شخصیت، حادثه و پیام تشکیل شده و از عناصر دیگر به شیوه‌ای هنرمندانه و دلپذیر به تناسب شرایط طرح قصه بهره‌برداری شده است.^۱ مهم‌ترین این عناصر عبارتند از: عنصر شخصیت، عنصر زمان، عنصر مکان، عنصر گفتگو، عنصر کشمکش، عنصر گره‌افکنی، عنصر غافلگیری و عنصر درون‌مایه.

در قصه حضرت موسی (ع) و عبد صالح (ع) که از قصه‌های اسرارآمیز و پرفراز و فرود قرآن کریم است و در سوره‌های دیگر تکرار نشده است، از عناصر داستانی به شیوه‌ای هنری بهره گرفته شده است، شخصیتهای داستان

۱. تحلیلی نواز قصص قرآن، ص ۸۵.

و تحول و ثبات احوال آنها، مکانها، شکل سفر، گفتگوها، کشمکشها و صحنه‌های غافلگیرکننده از جمله مواردی است که باعث جذابیت داستان شده و پیوند مخاطب را با عمق داستان فراهم کرده است که در این مقاله به بیان و تحلیل آنها پرداخته می‌شود.

۱) عنصر شخصیت

قصه با محوریت دو شخصیت بزرگ حضرت موسی (ع) و عبد صالح (ع) شکل گرفته است و در کنار آنها اشخاص دیگری با نقشهای کوتاه مشاهده می‌شوند. این افراد در قسمتهایی از داستان ظاهر می‌شوند که علاوه بر معرفی بیشتر دو شخصیت اصلی، سبب حرکت داستان می‌شوند.

الف) حضرت موسی (ع)

موسی (ع) در این داستان همان موسی بن عمران، رسول خداوند است؛ چنان که در هر جا از قرآن کریم موسی (ع) ذکر شده، مقصود موسی بن عمران است. در این مورد نیز اگر منظور کسی غیر از موسی بن عمران بود، باید قرینه‌ای آورده می‌شد تا این شبهه به وجود نیاید.^۲

حضرت موسی (ع) در این داستان به عنوان شخصیتی که در جستجوی علم است، نقش اصلی و پررنگ را در داستان بر عهده دارد که برای رسیدن به هدف خود در پی دانشمندی راه سفر را در پیش می‌گیرد. سفرها و نقل مکانهای حضرت موسی (ع) از بدو تولد تا زمان عروج را می‌توان به دو دسته توصیف کرد: دسته اول سفرهایی که با تصمیم آزادانه نبوده، بلکه به فرمان خداوند بوده است، مانند رفتن به سوی فرعون و شوریدن بر وی «أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَغَى»^۳ «برو به سوی فرعون که او طغیان کرده است». دسته دوم که با طیب خاطر و با تصمیم خود که البته این بخش نیز در راستای اطاعت خداوند بوده، انجام داده است، مانند هجرتی که از دربار شعیب به سوی دربار مقدس طور داشته است. به نظر می‌رسد سفر موسی (ع) در این داستان از نوع دوم است؛ یعنی موسی (ع) با عشق و علاقه وافر، تصمیم به سفر پر مشقت و طولانی می‌گیرد. سفری که دستاورد آن بیشتر پیروزیها و نتایجی است که

۲. مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۴۲؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۴۷۸؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۳۹.

۳. طه، ۲۴.





جنبه روحانی و معنوی آن برجسته و آشکارتر است؛ یعنی به دست آوردن رشد و قدرت تأویل و پرده‌برداری از راز و رمز پدیده نظام هستی و رسیدن به علم و دانش هدایت‌گر است.^۴

سفر موسی(ع) در این داستان در دو مرحله است: ۱. آغاز سفر تا ملاقات با عبد صالح(ع). ۲. ادامه سفر و همراهی با عبد صالح(ع).

شروع داستان حضرت موسی(ع) با شخصی است که از او با عنوان فتی یاد می‌شود. موسی(ع) در این مرحله از سفر از شخصیتی ثابت برخوردار است که مصمم و قدرتمند در عطش علم حاضر است خستگیها و رنجهای راه را به جان بخرد و هیچ مسئله‌ای نمی‌تواند او را منصرف سازد. ایشان خطاب به همسفر خود، فتی، می‌فرماید: «لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا»؛^۵ «من دست از طلب بر نمی‌دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسیم هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم». با توجه به آیه آن حضرت در پیمودن مسیر و پیدا کردن عبد صالح(ع) اصرار و پافشاری دارد و کوچک‌ترین سستی و تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

مرحله دوم سفر حضرت موسی(ع) بعد از ملاقات عبد عالم(ع) است، سفری که به جز تجربه‌اندوزی، علم‌آموزی محوریت آن قرار گرفته است و هدف آن حضرت تحقق پیدا کرده است، اما در این مرحله حضرت موسی(ع) شخصیتی متحرک و متحول است. حضرت موسی(ع) بعد از دیدن دانشمند، از ایشان تقاضای آموختن علم و رشد دارد: «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَٰ رُشْدًا»؛^۶ «آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده است و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟»، اما دانشمند خطاب به ایشان می‌فرماید: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»؛^۷ «گفت تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی»، تو طاقت روش تعلیم مرا نداری. آوردن لفظ «معی» اشاره به این است که عبد عالم(ع) نخواستنه است که قدرت صبر و تحمل حضرت موسی(ع)

را انکار کند، بلکه خواسته است عجز و ناتوانی او را بر صبر، فقط در همراهی خود بیان کند^۸ و آن حضرت در پاسخ می‌فرماید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا»؛^۹ «گفت: ان شاء الله مرا شکیبایا خواهی یافت و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد». حضرت موسی(ع) در این جمله وعده می‌دهد که صبر خواهد کرد و ایشان را مخالفت نخواهد کرد، ولی وعده خود را به مشیت خداوند نمود تا اگر مخالفت کرده باشد، دروغ نگفته باشد.^{۱۰} اما در ادامه داستان مشاهده می‌شود که حضرت موسی(ع) هر چند خود را تسلیم استاد خود نموده‌اند و با تواضع گام به گام با وی حرکت می‌کنند، اما در این همراهی در قبال اقدامات ایشان اعتراض نموده و ناراحتی خود را از آن بیان می‌دارند و سرانجام بعد از تأویل آن توسط معلم خود آرام می‌گیرند.

حضرت موسی(ع) به عنوان پیامبر بزرگ الهی باید حافظ جان و مال مردم باشد، امر به معروف و نهی از منکر کند و از سوی دیگر وجدان انسانی به او اجازه نمی‌داد، در برابر چنین کارهای خلافی سکوت اختیار کند. بنابراین در اولین اقدامی که از سوی عبد عالم(ع) دید تعهدی که با وی داشت به دست فراموشی سپرد و زبان به اعتراض گشود.^{۱۱}

ب) عبد صالح(ع)

در داستان، عبد صالح(ع) در کنار حضرت موسی(ع) نقش اصلی و پررنگ ایفا می‌کند، اما به نام این معلم بزرگ که حضرت موسی(ع) برای پیدا کردن وی متحمل سفری با مشقت و سختیهای بسیار شده بود، اشاره نشده است، بلکه فقط توصیفاتش از او آمده است: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»؛^{۱۲} «(در آنجا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم». بنده‌ای که شایستگی دریافت رحمت خاص از جانب خداوند و علم لدنی را داشته است؛ به

۸. مع قصص السابقين في القرآن، صص ۴۲۸ و ۴۲۹.

۹. کهف، ۶۹.

۱۰. رک: الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴۴.

۱۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۹۲.

۱۲. کهف، ۶۵.

۴. «عناصر داستانی موسی و عبد(علیها السلام)»، ص ۶۸.

۵. کهف، ۶۰.

۶. کهف، ۶۶.

۷. کهف، ۶۷.



دلالت بر آن دارد که خداوند قتل او را به دلیل کفر او صادر کرده است. ۵. سخن خضر به حضرت موسی (ع): «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»، این افعال را از پیش خود انجام ندادم، بلکه خداوند امر فرموده است و این امر ربانی از طریق وحی است.

از اوصاف دیگر خضر(ع) در قرآن کریم عبد است، عبودیت یعنی اظهار فروتنی و طاعت و فرمان برداری و در اینجا عبد یعنی کسی که عبادت او برای خدا از روی اخلاص است. ۱۹. از توصیف «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» در سوره روشن می‌گردد که از این بندگان خدا در روی زمین کم نیستند که شاید هیچ وقت حتی به دوستان خود معرفی نشده‌اند. ۲۰.

با توصیفهای ذکر شده در آیه مخاطب درمی‌یابد که حضرت موسی (ع) در انتخاب راه و معلم خود اشتباه نکرده است، بلکه به هدف خود رسیده است و کسی را پیدا نموده که فرمان بردار کامل خداوند است و با توجه به ادامه آیه، دادن رحمت و علم لدنی روشن می‌شود آن بنده خدا با مقام عبودیت خود توانسته است شایستگی آن را پیدا کند که از رحمت خاص خداوند و علم لدنی برخوردار گردد.

چنین توصیفاتی علاوه بر نکات تربیتی، در زیباسازی داستان نقش زیادی را ایفا می‌کند. فردی که عبد خداوند است و مشمول علم و رحمت او قرار گرفته است، چگونه می‌تواند اعمالی را انجام دهد که علاوه بر تعجب مخاطب عادی خود، حیرت و تعجب پیامبر خدا را برانگیزد.

به گفته خلیل پروینی شاید سر ذکر نشدن نام خضر در وصف «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا»، در جریان سفر پراز و رمز موسی (ع) در این نهفته باشد که عبد بودن و مخصوص عبد خالص خدا بودن و برخوردار از علم لدنی بالاترین نشان افتخاری است که اولیاء الله در آرزوی دریافت آن از ساحت مقدس ربوبی هستند. حضرت خضر که موفق به دریافت چنین افتخاری شده است، توانست به کمک آن نیرو، کاری خارق العاده و به ظاهر تصورناپذیری انجام دهد، تا جایی که رسول خدا، حضرت موسی (ع) را به

همین دلیل از او در این نوشته با عنوان عبد صالح(ع) یاد می‌شود. بنابر آنچه از بعضی روایات رسیده منظور از عبد صالح(ع) در این قصه حضرت خضر است. ۱۳. در آیات اشاره‌ای به ابتدای تولد، طفولیت و جوانی وی نشده است و روشن نیست که در میان کدام قومی زندگی می‌کرد و مکان اقامت او کجا بود؟ ۱۴. زیرا در شکل داستان ضرورتی برای بیان آن نیست، روح کلی داستان بر اغماض و ابهام است، موسی (ع) پی فردی با ویژگیهای خاص می‌گردد، اما هدف وی شناسایی هویت و شخصیت عبد صالح(ع) نیست، بلکه هدف وی تعلیم و رشد است. سرانجام حضرت موسی (ع) موفق به دیدار وی می‌گردد و بعد از سفر و کسب تجربه آن معلم بزرگ به صورت مجهول از او خداحافظی می‌کند؛ زیرا مردان بزرگ و اولیای خدا هیچ وقت جوای نام و نشان نبوده‌اند و در آیات نیز متناسب با شخصیت آنها تنها، آنجایی که اقتضای دینی و تربیتی دارد، توصیفاتی از ایشان ارائه می‌شود و نامی از آنها به میان نمی‌آید.

برخی از مفسران دلایلی برای نبوت عبد صالح(ع) ذکر کرده‌اند: ۱. قول خداوند: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». ۱۵. این رحمت، همان رحمت نبوت است و در جای دیگر به آن تأکید شده است، هنگامی که خضر(ع) در تأویل حوادث و افعال سه‌گانه فرمود: «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»؛ ۱۶ «رحمتی از پروردگارت بود، من به دستور خود این کار را نکردم»؛ یعنی من آن را از رحمت پروردگار تو انجام دادم. ۱۷. «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»، علم لدنی در آیه، همان نبوت است. ۱۸. ۳. اگر نبی نباشد غیر معصوم است و با این معنا در بعضی افعال او امکان خطا وجود دارد. پس در این صورت چگونه نبی معصوم می‌تواند از او تبعیت کند. ۴. اقدام خضر بر قتل غلام دلالت بر نبوت او دارد؛ زیرا قتل نفس جز به حق اجازه داده نشده است و تعلیل خضر

۱۳. الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۲۶.

۱۴. مع قصص السابقین فی القرآن، ص ۴۰۰.

۱۵. کهف، ۶۵.

۱۶. کهف، ۸۲.

۱۷. مع قصص السابقین فی القرآن، ص ۴۰۰.

۱۸. همان.

۱۹. رک: المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۴۳.

۲۰. رک: مع قصص السابقین فی القرآن، صص ۴۲۲ و ۴۲۳.



تجیر وادارد. بنابراین اهمیت ذکر «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» هم از نظر تربیتی و هم از نظر هنری به مراتب بیشتر از ذکر نام اصلی «خضر» است.^{۲۱}

ج) فتنی

«فتنی» در مرحله اول از سفر حضرت موسی(ع) با وی همراه است، اما نام و سمت وی ذکر نشده است و روشن نیست که چه اندازه از مسیر را باهم طی کرده‌اند. درباره شخصیت او برخی گفته‌اند: او یوشع بن نون بوده است.^{۲۲} برخی می‌گویند فتنی نامیده شده؛ زیرا همواره در سفر و حضر همراه حضرت موسی(ع) بوده است و برخی نیز گفته‌اند: چون همواره خدمت آن حضرت را می‌کرده است.^{۲۳}

در مرحله اول از سفر که قصه گفتگوی میان آن دو را به نمایش می‌گذارد، چنین به نظر می‌رسد وی نقش اصلی را به عهده دارد، اما در مرحله دوم سفر، «فتنی» از داستان حذف می‌شود و ادامه سفر حضرت موسی(ع)، که قسمت اصلی داستان است، با خضر انجام می‌گیرد؛ بنابراین می‌توان گفت که نقش «فتنی» به خلاف آنچه که در ابتدای داستان به نظر می‌رسد، فرعی و تا حدودی کم‌رنگ است، اما تأثیر مهمی در حرکت داستان دارد.

مهم‌ترین نقش هنری «فتنی» در جریان داستان تأثیرگذاری در چرخش داستان است. فراموشی و یادآوری او، مسیر حرکت را به سوی هدف تغییر می‌دهد.^{۲۴} همچنین حضور «فتنی» در داستان به صورت زیبا و زنده‌تری می‌تواند به شناخت مخاطب از حضرت موسی(ع) و هدف وی کمک کند. همانند تصمیم قاطع و جدی وی، ارتباط با وحی و هدایت او از سوی خداوند در این مسیر؛ و نیز برخورد «فتنی» با موسی(ع) و به نسبت آن موسی(ع) با خضر در قالب هنر نکات تربیتی و آموزنده‌ای به همراه دارد.

از گفتگویی که حضرت موسی(ع) در طول سفر با وی انجام می‌دهد و به وی خطاب می‌کند تا به مجمع البحرین نرسد دست از تلاش برنمی‌دارم، گویا او را مخیر در سفر

گذاشته است، که با توجه به آیات بعد که با فعل مثنی آمده: جاوَزَا، بَلَّغَا، نَسِيَا، فَارْتَدَّآ، فَوَجَدَا، هم سفر وی تا پیدا شدن عبد صالح(ع) به حضرت وفادار بوده و با ایشان در سختیها و مشکلات راه همراهی کرده است.

اما در مورد جدایی وی با حضرت موسی(ع) سخنی به میان نیامده است و روشن نیست که «فتنی» بعد از جدایی با آن حضرت کجا رفته است و آیا «فتنی» منتظر بازگشت موسی(ع) خواهد ماند و دوباره یکدیگر را ملاقات می‌کنند یا هرکسی به دنبال کار خود می‌رود؟

د) حوت

با توجه به آیات: «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا»^{۲۵} «هنگامی که از آنجا گذشتند، موسی به یار هم‌سفرش گفت: غذای ما را بیاور که از این سفر، سخت خسته شده‌ایم. او گفت: به یاد داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه بردیم، من در آنجا فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم، این شیطان بود که یاد آن را از خاطر من برد و ماهی به طرز شگفت‌انگیزی راه خود را در دریا پیش گرفت!». توصیفی که از حوت شده است، پیش گرفتن راه خود در دریا با تعبیر سَرَبًا و عَجَبًا است.

سرب و نفق راهی است که در زیر زمین کنده شده و از نظر عموم پنهان است، گویا راهی که ماهی در پیش گرفته و به دریا رفته است، شبیه به نقبی بوده است که کسی پیش بگیرد و ناپدید شود.^{۲۶} در جای دیگری آمده که خداوند جاری شدن آب را از دنباله حرکت ماهی بازداشت، شبیه راه زیر زمین شد و بدین وسیله راهی واضح و روشن برای رسیدن به مکان خضر ایجاد شد.

یاد کردن ماهی به عنوان غذا می‌رساند که ماهی مذکور، ماهی نمک خورده و یا بریان شده بود که آن را با خود برداشته‌اند، نه اینکه ماهی زنده باشد و به همین دلیل «عَجَبًا» ذکر شده است.^{۲۷} بنابراین ترسیم ماهی دو نقش

۲۱. تحلیل عناصر ادبی و هنری داستانهای قرآن، ص ۱۵۵.

۲۲. مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۴۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۱۵۷؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۳، ص ۲۸۷.

۲۳. مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۴۵۵.

۲۴. دراسات فنیة فی قصص القرآن، ص ۳۲۱.

۲۵. کھف، ۶۱-۶۳.

۲۶. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴۱.

۲۷. مع قصص السابقین فی القرآن، ص ۴۱۳.

آمیخته به هم و متداول را ایفا نموده است، نقش توشه و غذا که بایستی برای موسی(ع) و شاگرد او آماده باشد و دیگری نقش سراب بودن این توشه و عدم دسترسی به آن و نیز ارتباطی که بین به آب رفتن این توشه و سفر غامض آنها موجود است که نقش اصلی همان ارتباط بین «فتی» و موسی(ع) با مجمع الجزایر و عبد(ع) در داستان است.^{۲۸}

درباره تعبیر «سَرَباً» و «عَجَباً» رسول خدا(ص) فرموده است: «سَرَباً برای ماهی و عجباً برای موسی(ع) و جوان بود»^{۲۹} و سَر استفاده از دو تعبیر بستگی به زاویه‌ای دارد که از آن به قصه نگاه می‌شود. مرحله اول که «سَرَباً» به کار برده شده، نگاه به حادثه از منظر ماهی است و حرکت ماهی در دریا ملاک قرار می‌گیرد، اما در مرحله دوم از زاویه چشمان حضرت موسی(ع) و «فتی» به حادثه نگاه می‌شود.^{۳۰}

با این تعبیرات هنرمندانه مناظر و تصاویر طبیعت به روشنی در ذهن مخاطب جای می‌گیرد و در همان حال چگونگی عکس‌العمل قهرمانان داستان با دیدن چنین تصاویری نمایش داده می‌شود. اما اهمیت ترسیم این اثر تنها در چهارچوب زیبایی و حیرت‌انگیزی منحصر نمی‌شود، بلکه از آن هم فراتر رفته و اهمیت ساختار اندامی داستان و درهم آمیختن و پیوستگی اجزای آن را نیز می‌رساند؛ زیرا ترسیم این اثر موجب پیشرفت و تحول رویدادهای داستان می‌شود.^{۳۱}

جان گرفتن ماهی در داستان می‌تواند نمادی باشد که این سفر، سفر عادی و معمولی نیست، بلکه سفری ورای ظواهر و وقایع ملموس است، بنابراین خواننده به انتظار دیدن وقایع شگفت در ادامه داستان است و این انتظار خود به جذابیت هرچه بیشتر داستان افزوده است.

ه) مساکین

در ماجرای شکافتن کشتی، کشته شدن غلام و بنای دیوار که گنجی زیر آن پنهان است، علاوه بر قهرمانان اصلی داستان، افرادی وجود دارند که در نقشهای متفاوت ظاهر شده‌اند و در سه پرده پشت سر هم به نمایش درآمده‌اند.

اولین افرادی که در سفر حضرت موسی(ع) و حضرت خضر مشاهده می‌شوند، مساکین هستند. مسکین از سخن به معنای ایستادن و ثابت شدن بعد از حرکت است و مسکین کسی که هیچ چیزی نداشته باشد.^{۳۲} ممکن است اطلاق مساکین بر آنها از نظر فقر مالی نبوده است، بلکه از نظر فقر قدرت بوده و این تعبیر از زبان عرب و با ریشه اصل لغت سازگاری دارد.^{۳۳}

طبق آنچه که در قصه آمده است، مساکین بدون اینکه تعداد آنها ذکر شود، داخل کشتی حضور دارند و کشتی توسط عبد صالح(ع) سوراخ می‌شود و موسی(ع) نسبت به آن اعتراض می‌کند: «قَالَ أَلَمْ نَقْتُلْ لُتْعِرْقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْرَأً»^{۳۴} «گفت آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی، راستی چه کار بدی انجام دادی؟»، اما از واکنش سکنه کشتی چیزی بیان نشده است، شاید به دلیل آنکه این عمل دور از انتظار آنها بوده است. سپس پرده با تذکر عبد صالح(ع) به حضرت موسی(ع) که قول داده بودند سوآلی نکنند، کشیده می‌شود. با ابهامات قصه تصورات خواننده از مساکین و اقدام عالم مختلف است تا زمانی که پرده آخر کنار می‌رود و تأویل آن توسط عبد صالح(ع) بیان می‌شود. چگونگی واکنش اهل کشتی با دیدن سوراخ و تعمیر آنچه هنگام نمایش پرده اول و چه هنگام بیان تأویل آن توسط دانشمند به عهده خیال گذاشته می‌شود.

مساکین می‌تواند نماد انسانهایی سخت‌کوش و بلندهمتی باشد که بر روی دریای متلاطم زندگی در مسیر طبیعی تلاش و تکاپوی به دست آوردن روزی و امرار معاش خود با طوفانهای غیرمنتظره‌ای مواجه می‌شوند و در امور خویش مضطرب می‌مانند، در حالی که در ورای آن موانع، حکمتها و مصلحتهایی است که تنها خداوند از آن آگاه بوده و از لطف خود با امدادهای غیبی مسیر را به گونه‌ای که سرانجام آن خیر باشد، تغییر می‌دهد.

و) غلام

حادثه دوم از شروع سفر موسی(ع) با دانشمند، قتل پسر بچه‌ای بی‌گناه توسط عبد صالح(ع) است. حضرت موسی(ع) با مشاهده آن عمل برانگیخته می‌شود و می‌فرماید: «قَالَ أ

۲۸. رک: دراسات فنیة فی قصص القرآن، ص ۳۱۶.

۲۹. الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۱۲۷.

۳۰. رک: مع قصص السابقین فی القرآن، ص ۴۲۱.

۳۱. دراسات فنیة فی قصص القرآن، ص ۳۱۶.

۳۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۱۸.

۳۳. رک: تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۰۲.

۳۴. کشف، ۷۱.





فَقَاتِلْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا»؛^{۳۵} «گفت: آیا انسان پاکی را بی آنکه قتلی کرده باشد کشتی؟! به راستی کار منکر و زشتی انجام دادی!». «نَفْسًا زَكِيَّةً» گواه عدم بلوغ اوست.^{۳۶} حضرت موسی(ع) فرمود: آیا انسان پاکی را بدون آنکه قتلی کرده باشد کشتی؟ به درستی که کار منکر و زشتی انجام دادی! در همان حال که آن حضرت در انتظار پاسخی مستدل از سوی خضر است، مخاطب نیز با ذهن تحلیلگر در پی پاسخی برای قتل غلام و شناسایی شخصیت وی است که با یادآوری شرطی که موسی(ع) به خضر داده بود، پرده کشیده می‌شود و ابهامات آن تا پرده آخر نمایش در ذهن خواننده باقی می‌ماند. سرانجام در پرده آخر ابهامات زدوده می‌شود با تأویل حوادث توسط عالم، هویت غلام آشکار می‌شود: «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا»؛^{۳۷} «و اما آن نوجوان پدر و مادر او با ایمان بودند، ما نخواستیم او آنها را به طغیان و کفر وادارد». غلام یا کودکی که پدر و مادری باایمان دارد و تهدیدکننده ایمان آن دو می‌باشد، بنابراین به امر پروردگار توسط عبد صالح(ع) کشته می‌شود تا خداوند فرزندی صالح را به والدین او عطا کند.

والدین کودک روی صحنه حاضر نشده‌اند، بلکه نیروی خیال است که می‌تواند آنها را وارد صحنه کند تا ناراحتی ایشان را با دیدن جسد فرزند و خوشحالی آنها را با تولد کودکی دیگر به تصویر بکشاند.

از نام والدین، شغل، مکان اقامت آنها، نام و سن غلام سخن گفته نشده است؛ زیرا هدف قصه بیان حفظ ایمان آنها بوده است که در معرض خطر جدی قرار داشته‌اند، نه پرداختن به جزئیات و حواشی که هیچ نکته آموزنده‌ای ندارد.

ز) اهل قریه

در میان روستا سه گروه وجود دارند که در ارتباط باهم قصه سوم را در پرده پایانی به وجود آورده‌اند. ۱. اهل قریه ۲. دو یتیم ۳. پدر صالح.

با توجه به آیه «فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبْوَا أَنْ يُضَيِّقَهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ

فَقَاتِلَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا»؛^{۳۸} «باز به راه خود ادامه دادند، تا به قریه‌ای رسیدند، از آنها خواستند که به آنها غذا دهند، ولی آنها از مهمان کردنشان خودداری نمودند (با این حال) آنها در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرود آید، (آن مرد عالم) آن را برپا داشت، (موسی) گفت (لا اقل) می‌خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری؟!»، در ادامه سفر، موسی(ع) و عبد صالح(ع) به روستایی می‌رسند و از اهالی آن طلب غذا می‌کنند، اما مردم آنجا از مهمانی کردن آنها خودداری می‌کنند. پس منظور از اهل قریه مردمی است که از خصوصیات آنها بخل و بی‌تفاوتی نسبت به دیگران یا حداقل به رهگذران و مسافران است.

موسی و عبد صالح(ع) در حالت گرسنگی و خستگی در همان روستا به دیواری می‌رسند که در حال افتادن است و به‌رغم مشاهده آن رفتار، دانشمند شروع به تعمیر و برپایی آن می‌کند. موسی(ع) این مرتبه نیز اعتراض می‌کند و پیشنهاد دریافت دستمزد از اهالی را به عبد صالح(ع) بیان می‌کند. جمله «حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ» دلیل بر آن است که اقامه دیوار در حضور اهل ده بوده است.^{۳۹}

سرانجام راز تجدید بنا در کنار اقدامات دیگر خضر گشوده می‌شود و روشن می‌گردد که در زیر دیوار گنجی متعلق به دو یتیم بوده است که در شهر به سر می‌بردند. «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا»؛^{۴۰} «و اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها وجود داشت، و پدر آنها مرد صالحی بود، پروردگار تو می‌خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنج خود را استخراج کنند». برخی گفته‌اند که مدینه همان قریه است و خداوند در موارد دیگری، قریه را مدینه اطلاق کرده است. مانند: «وَقَالُوا لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْيَةِ لَكُنَّا عَظِيمًا»^{۴۱} که منظور همان مکه و طائف است.^{۴۲}

اما برخی دیگر عقیده دارند، مدینه مذکور در آیه غیر از

۳۸. کهف، ۷۷.

۳۹. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴۷.

۴۰. کهف، ۸۲.

۴۱. زخرف، ۳۱.

۴۲. تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۱۶۸.

۳۵. کهف، ۷۴.

۳۶. تفسیر معارف القرآن، ج ۸، ص ۴۱۳.

۳۷. کهف، ۸۰.

آن قریه‌ای بوده است که در آن دیوار مشرف به خرابی دیده شده است؛ زیرا اگر مدینه همان قریه بود، دیگری نیازی نبود که بفرمایند دو غلام یتیم در آن بودند. پس گویا توجه به این نکته بوده که اشاره باشد بر اینکه دو یتیم و سرپرست آن دو در قریه نبودند.^{۴۳} شاید آنها به همراه سرپرست خود از میان چنین مردمانی به مدینه مهاجرت کرده‌اند تا امور زندگانی آنها بهتر اداره شود و به طور قطع آنها بعد از بزرگسالی به آن محل مراجعه می‌کنند و آن گنج را بر می‌دارند.

در معرفی دو کودک آمده است که پدر آنها فردی صالح بوده است و خداوند به واسطه اعمال نیک او اراده کرده است دیوار تا هنگام بلوغ آنها و استخراج گنج برپا باشد. پدر صالح دو یتیم از ابتدای داستان از دنیا رفته و خود در صحنه حضور ندارد، اما باقیات صالحات او باعث شده است که کودکان وی مشمول رحمت پروردگار گردند.

۲) عنصر زمان

فضای کلی حاکم بر داستان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، اما قصه زنده و پویاست و در آن حرکت وجود دارد. در نتیجه همراه با حرکت و انتقال، زمان در آن جریان می‌یابد، اما زمان دقیق رویداد و وقایع مشخص نیست همچنان که فضای غالب دیگر سور قرآن این گونه است.

شروع قصه، شروع سفر حضرت موسی (ع) است، اما معلوم نیست که این سفر در کدام دوره حیات آن حضرت بوده است، «فتی» و موسی (ع) چه زمانی را برای رسیدن به عبد صالح (ع) طی کرده‌اند و همچنین برگشت دوباره «فتی» و موسی (ع) به صخره قبل از پیدا کردن نشانه، طول مصاحبت موسی و عبد صالح (ع) و مدت فاصله حوادث پیش آمده، همه در پرده ابهام است. تنها با توجه به حرف «فا» در واژه «فانطلقا» که به معنای ادامه دادن است، می‌توان دریافت که سفر موسی (ع) و عبد صالح (ع) بدون درنگ و توقف صورت گرفته است.

اما واژه «حُقباً»^{۴۴} که از قول موسی (ع) آمده است، اشاره به تصمیم جدی آن حضرت دارد، که حاضر است برای

رسیدن به عالم و بهره‌گیری از علم او راه طولانی را طی کند. بنابراین واژه، تعبیر کننده تصمیم است و تعبیر کننده مدت محدود و مشخص نیست،^{۴۵} هر چند که زمان در این قصه کم‌رنگ است، اما گویای جنب و جوش، تحرک و جابه‌جایی در آن زمان را با خود همراه کرده است و نه تنها از زیباییهای داستان چیزی نکاسته است، بلکه به جذابیت نیز آن افزوده است.

۳) عنصر مکان

تمام جریانات و اتفاقات این قصه در سفر شکل می‌گیرد و به تبع آن اماکنی که در قصه وجود دارند، در طول مسیر قرار گرفته‌اند. اولین مکانی که از آن نام برده شده است، مجمع البحرین یا محل تلاقی دو دریا است که موسی و عبد صالح (ع) آنجا همدیگر را ملاقات کرده‌اند.^{۴۶}

در ادامه مسیر صخره همان مکانی که موسی (ع) و «فتی» آنجا مأوا گرفتند، محدوده‌ای که اثر رفتن ماهی بر آن نقش بست و قریه مشاهده می‌شود، اما نام آن مکانها و مکانهای دیگر از جمله مکانی که خضر را پیدا نمودند، نام دریا و محلی که آن دو سوار بر کشتی شدند، محلی که موسی و عبد (ع) از هم جدا شدند، ذکر نگردیده و مبهم است.^{۴۷}

با نگاهی به قصه، سراسر مسیر پوشیده از چشم‌اندازها و مناظر طبیعی است و خواننده در این راه همراه با مسافران قصه گام به گام مسیر را می‌پیماید و تمام مناظر آن، مخصوصاً جایی که بستر حوادث شده است را با چشم دل مشاهده می‌کند. گویا خواننده قصه، مسافری است که داخل خودروبی نشسته است و از پنجره‌های آن مناظر بیرونی را می‌نگرد؛ اما تابلویی برای نام آن محلها نصب نشده است و آنجایی که حوادث رخ می‌دهد، بدون آگاهی از نام آن محل و اسامی شخصیتها، تصاویر آن را شفاف و به روشن‌ترین وجه دریافت می‌کند و کسی هم کنار او نشسته است و چرایی حوادث را برای او شرح می‌دهد. به جرأت می‌توان گفت که تصویرسازی دقیق، ظریف و هنری این قصه را در ردیف زیباترین قصه‌های قرآن قرار داده است.

۴۵. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۷۹.

۴۶. الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۸۲؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۳، ص ۲۸۷.

۴۷. رک: مع قصص السابقین فی القرآن، ص ۴۱۲.

۴۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ص ۱۳، ص ۳۴۹.

۴۴. زمانی از روزگار که غیر محدود و مبهم است و همچنین برخی ۷۰ سال و برخی ۸۰ سال گفته‌اند (جامع البیان، ج ۱۵، ص ۱۷۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۱۱۲).





۴) عنصر گفتگو

ارتباط قهرمانان از شروع حرکت موسی(ع) به سمت عبد صالح(ع) تا هنگام جدایی آن دو بر پایه گفتگو است. اساساً محور داستان بر دو پایه و اصل مبتنی شده است: اصل گفتگو و اصل حرکت و جابه‌جایی.^{۴۸}

الف) گفتگوی حضرت موسی(ع) با فتی

اولین گفتگو، گفتگوی موسی(ع) با فتی است که دو مرتبه وی را مورد خطاب قرار داده است. گفتگوی اول وی در آیه «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا»^{۴۹} بیان شده است که نشانه عزم و اراده محکم وی برای یافتن عبد صالح(ع) است و قسمت دوم گفتگوی وی با فتی، علاوه بر معرفی نسبت و ارتباط بین آن دو، زمینه را برای پیدا کردن نشانی فراهم می‌کند: «فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُبْرَةَ وَ مَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا»^{۵۰}

«هنگامی که از آنجا گذشتند موسی به یار همسفر خود گفت غذای ما را بیاور که از این سفر، سخت خسته شده‌ایم. او گفت به یار داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه بردیم، من در آنجا فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم، این شیطان بود که یاد آن را از خاطر من برد و ماهی به طرز شگفت‌انگیزی راه خود را در دریا پیش گرفت!». (موسی) گفت این همان است که ما می‌خواستیم، و آنها از همان راه بازگشتند در حالی که پی‌جویی می‌کردند». در سخنان فتی تا حدودی شخصیت و شرح حال موسی(ع) که نشان از گرسنگی، خستگی راه و بی‌صبری وی دارد، هویدا است. فتی بعد از فراموشی ماهی منتظر برخورد تند از سوی موسی(ع) است و به همین دلیل فراموشی را به شیطان نسبت می‌دهد، اما برخلاف انتظار، موسی(ع) با صبر و حوصله پاسخ می‌دهد و می‌خواهد که به سوی صخره رهسپار شوند.

ب) گفتگوی حضرت موسی(ع) با عبد صالح(ع)

دومین گفتگو بین شخصیت‌های داستان، گفتگو بین حضرت موسی و عبد صالح(ع) است. در این قسمت نیز آغاز گفتگو با حضرت موسی(ع) است که از آن دانشمند طلب علم و رشد دارد: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تَعْلَمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»^{۵۱}، در همین آیه هدف موسی(ع) روشن می‌شود و عبد صالح(ع) در پی این درخواست، عدم طاقت آن حضرت را در روش تعلیمی خود بیان می‌کند و موسی(ع) پاسخ می‌دهد که به درخواست خدا صبر می‌کند و از او پیروی خواهد کرد و سرانجام در توافق نهایی عبد صالح(ع) به وی می‌فرماید که از ایشان نباید سؤالی شود تا هنگامی که خود آن را بیان کند: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا»^{۵۲} «گفت تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموز آن آگاه نیستی شکیبایی باشی. (موسی) گفت ان‌شاءالله مرا شکیبایی خواهی یافت، و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد. (خضر) گفت پس اگر می‌خواهی به دنبال من بیایی از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم».

ادامه گفتگو بعد از اقدامات به ظاهر عجیب عبد صالح(ع) است که موسی(ع) نسبت به آنها اعتراض می‌کند. موسی(ع) بعد از سوراخ کردن کشتی توسط عبد صالح(ع) به او می‌فرماید: «قَالَ أَخْرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا»^{۵۳} و بعد از کشتن غلام با واکنشی تندتر نسبت به قبل به وی می‌فرماید: «قَالَ أَ قَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا»^{۵۴} زیرا آدم‌کشی در نظر مردم کاری زشت‌تر و خطرناک‌تر از سوراخ کردن کشتی است^{۵۵} و عبد صالح(ع) در پاسخ اعتراضات هر مرتبه شدیدتر از مرتبه قبل شرطی که قبل از سفر داشته‌اند را تذکر می‌دهد؛^{۵۶} بدین ترتیب در قالب گفتگو و کلمات و ویژگی شخصیتها از جمله میزان علم

۵۱. کهف، ۶۶.

۵۲. کهف، ۶۷-۷۰.

۵۳. کهف، ۷۱.

۵۴. کهف، ۷۴.

۵۵. رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴۶.

۵۶. کهف، ۷۲ و ۷۵.

۴۸. «عناصر داستانی موسی و عبد(علیهما السلام)»، ص ۷۲.

۴۹. کهف، ۶۰.

۵۰. کهف، ۶۲-۶۴.

و آگاهی، صبر و تحمل آنها و نیز ظاهر و باطن امور در قصه مورد بحث به طور زنده نمایش داده می شود.

۵) عنصر گره افکنی

عنصر گره افکنی در داستان مورد بحث در اقدامات خضر و عدم آگاهی حضرت موسی (ع) انعکاس پیدا می کند: «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لَتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^{۵۷} «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^{۵۸} «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعْنَا أَهْلَهَا فَبَرَأْنَا أَنْ يُضَيَّقُوا مَجْرَدَنَا فَابْهَمُوا فَاجْتَمَعْنَا عَلَى كَنَائِهِمْ فَاتَّبَعْنَا أَسْبَابَهُمْ فَوَجَدَاهُمْ يَجْعَلُونَ أَهْلَهُمْ تُحَامِلًا وَلَوِيصًا مُدْبِرِينَ فَسَبَّوهُمْ فِي مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَابْتِغَى الْكَيْدَ فَخَرَّ عَلَى رَأْسِهِ فَاتَّبَعُوهُ أَهْلًا وَبَنَاتٍ وَمَنْ يَكْفُرُ بِهِ فُلْيُحْتَبَسُ فِي سِجْنٍ مُدْبِرٍ خَلْقًا وَجَعَلَ بَيْنَهُم بَحْرًا مُجْتَمِعًا فَابْتِغَى الْكَيْدَ فَجَاءَ الْبَحْرَ نَاقًا بِغُلَامٍ كَرِيمٍ فَاسْتَطَاعَ عَلَىٰ صَبْرًا»^{۵۹} آن گونه که در آیات مشاهده می شود با اعتراضات آن حضرت و تذکرات عبد صالح (ع) گره ایجاد شده در داستان پررنگ تر می شود.

۶) عنصر کشمکش

در قصه اثری از صف آرایی دو گروه متقابل مشاهده نمی شود، بلکه جدال در این داستان براساس داوری افراد از پدیده ها و وقایع به وجود آمده در هستی است و هرکس تحت تأثیر قضاوت خود واکنش نشان می دهد. شخصیت های اصلی داستان موسی، عبد صالح (ع) و فتی همه متعهد و مؤمن هستند و همگام باهم در پی هدفی حرکت می کنند؛ موسی (ع) و فتی در پی پیدا کردن عالم هم سفر شده اند و بعد از پیدا شدن عالم، فتی از آنها جدا می شود و ادامه سفر را موسی و عبد صالح (ع) جهت تعلیم و تعلم می پیمایند، اما در مسیر به دلیل درک متفاوت از جریانات پیش آمده، کشمکش و درگیری رخ می دهد، که علاوه بر انتقال مفاهیم سازنده، سبب هیجان بخشی به داستان شده است.

الف) درگیری فتی با خود

در قسمت اول سفر بین موسی (ع) و فتی درگیری وجود ندارد، اما نسبت دادن فراموشی به شیطان از سوی فتی بعد از تقاضای موسی (ع) نشان از درگیری فتی با خود است؛

۵۷. کهف، ۷۱ و ۷۲.

۵۸. کهف، ۷۴ و ۷۵.

۵۹. کهف، ۷۷ و ۷۸.

زیرا صحنه زنده شدن ماهی و از دست دادن غذا را همان هنگام، کنار صخره به موسی (ع) نگفته است و به همین دلیل منتظر برخورد سخت از سوی موسی (ع) می ماند و این همان درک ظاهری فتی از این موضوع بوده است که به ماهی فقط از جنبه غذا می نگریسته است، اما موسی (ع) با دیدن باطن امر، خواهان بازگشت به همان محل است: «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُبْرَ وَمَا أُنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا»^{۶۰}

ب) درگیری حضرت موسی (ع) با عبد صالح (ع)

جدال حضرت موسی (ع) با عبد صالح (ع) نیز همانند جدال فتی با خود است؛ او از سوی عبد صالح (ع) اقداماتی به ظاهر خلاف فطرت و وجدان بشری، قانون و شرع مشاهده می کند، از این رو با وجود ایمان به علم و بندگی معلم خود، ناخودآگاه واکنش تند نشان می دهد.

۷) عنصر غافلگیری

قصه، غموض و پیچیدگیهای بسیار دارد و همراه با آن حرکات غافلگیر کننده ای مشاهده می شود که می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. زنده شدن ماهی و خروج از سبب و چگونگی رخداد این پدیده.
۲. گذاشتن غذا کنار صخره به دلیل فراموشی.
۳. رفتار موسی (ع) با فتی در قبال فراموشی غذا به خلاف طبیعت انفعالی موسی (ع) و تقاضای آن حضرت برای برگشت به محل صخره.
۴. نمایان شدن ناگهانی نشانی جایگاه خضر.
۵. سخن خضر به موسی (ع) در پی طلب علم از او که فرمود: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^{۶۱}
۶. ایجاد شکاف در کشتی از سوی خضر.
۷. کشته شدن غلام.
۸. تعمیر دیوار توسط خضر به رغم بخل عجیب مردم روستا.
۹. کشف دلایل اقدامات خضر.
۱۰. مواجه شدن پادشاه ظالم با کشتی معیوب که به دنبال غضب آن بود.

۶۰. کهف، ۶۳ و ۶۴.

۶۱. کهف، ۶۷.





۱۱. چگونگی آمدن و رفتن خضر که در هاله‌ای از ابهام است.^{۶۲}

۸) عنصر درون‌مایه

هدف بازگو کردن داستان موسی(ع) و خضر در قرآن کریم این است که مردم باید بپذیرند که هر چند دارای علم گسترده، عقل پیشرفته، مشاعر قوی و مقامات بالا باشند، از نظر علمی محدود و در تنگنا قرار دارند و بسیاری از امور ممکن است از دیدگان آنان ناشناخته باشد و نیز اشاره به اینکه خداوند دارای بندگانی است که آنان را به نوعی از علم و آگاهی و تفضل و ویژگی بخشیده است، ولی آن را به همه مردم بذل نکرده است؛ زیرا در این صورت نظام زندگی مختل می‌شد و حال دنیا دگرگون می‌گردید.^{۶۳}

ابعاد تربیتی سرگذشت حضرت موسی(ع) و عبد صالح(ع)

داستان افزون بر عنصر درون‌مایه، مطالب آموزنده و پر بار دیگری را در بردارد که انسان با مطالعه آن می‌تواند به سمت تعالی و رشد گام بردارد که در مقاله حاضر به مواردی از آن اشاره می‌شود:

۱) رعایت آداب تعلّم

علم در لغت ادراک حقیقت چیزی است^{۶۴} و در تعریف دیگری آمده است: علم نفوذ و احاطه بر چیزی است که این احاطه با اختلاف حدود و قوا فرقی می‌کند و در هر موجودی به اندازه قوا و حدود اوست.^{۶۵}

یکی از اساسی‌ترین موضوعات این قصه، فضیلت علم و آداب آن است و نکات بسیاری درباره آن در دل آیات نهفته است و آن اهمیت تعلیم و تعلم را می‌رساند که بدان وسیله انسان مراحل ترقی، پیشرفت و تعالی را یکی پس از دیگری طی نماید. در دیگر آیات قرآن کریم نیز به این مسئله مهم اشاره شده است. از جمله اولین آیاتی

که بر پیامبر اکرم(ص) نازل شد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ

۶۲. رک: مع قصص السابقين في القرآن، صص ۴۱۳ و ۴۱۴.

۶۳. درآمدي بر تحقيق در اهداف و مقاصد سوره‌های قرآن کریم، ص ۳۲۴.

۶۴. المفردات في غريب القرآن، ص ۳۴۳.

۶۵. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۸، ص ۲۰۶.

بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^{۶۶} و درباره مقام دانشمندان می‌فرماید: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^{۶۷} «خداوند آنها را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که از علم بهره دارند درجات عظیمی می‌بخشد». خداوند با علم، انسان را افضل موجودات قرار داد و او را به زینت علم و عقل از سایر موجودات متمایز ساخت.

پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ»^{۶۸} و خداوند پیامبر را به خواستن زیادی در مورد چیزی امر نفرمود، مگر در موضوع علم که به ایشان فرمودند: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^{۶۹} اما انسانی که می‌خواهد در طلب علم گام بردارد، بر او لازم است ابتدا آداب آن را بپذیرد و سلسله مراتبی را رعایت کند که با توجه به آیات در ذیل به بیان برخی از آنها می‌پردازیم:

الف) برخورداری از هدف متعالی

انسان هر کاری را که آغاز می‌کند، باید از ابتدا هدف او روشن باشد، کسی که به جستجو و طلب علم می‌رود نیز باید دارای هدف و انگیزه باشد و چه بهتر که هدف او، هدایت در مسیر حق و رسیدن به خدا قرار گیرد. همچنان که موسی(ع) هدف خود را تحصیل رشد بیان کرد: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»^{۷۰} رشد خلاف گمراهی به معنای استقامت در راه حق است و آنچه که انسان بدان وسیله استحکام می‌یابد^{۷۱} و ارشاد امری است که اگر حاصل نشود، گمراهی و ضلالت است^{۷۲} و علمی که در آن رشد و هدایت نباشد، خیری در آن وجود ندارد و بلا و فتنه‌ای برای صاحب آن است.^{۷۳}

رشد با تکیه بر دانایی به وجود نمی‌آید، بلکه باید در عمل نشان داده شود، بنابراین همواره باید علم را برای عمل آموخت. همانند آیه ذکر شده که موسی(ع) فرمود: دانش را برای خود

۶۶. علق، ۱-۵.

۶۷. مجادله، ۱۱.

۶۸. الکافی، ج ۱، ص ۳۱.

۶۹. طه، ۱۱۴.

۷۰. کهف، ۶۶.

۷۱. فرهنگ لغات قرآن، ص ۳۰۰.

۷۲. مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۴۸۴.

۷۳. العواصم من الفتن في سورة الكهف، ص ۱۰۰.

آن نمی‌خواهم، بلکه برای رسیدن به هدف می‌طلبم.^{۷۴} یکی از اهدافی که می‌توان برای دانش‌آموخته در نظر گرفت، استفاده از آن در جهت خدمت‌رسانی به مردم است که در آن هم رشد است و هم رضای خداوند.

علمی مفید است که برای خدمت به مردم به کار گرفته شود و با آن مشکلات مردم حل شود. بر عالم لازم است با علم خود به مردم نفع برساند، به ضعفا کمک کند و آنها را در مقابل طاغوتیان و مستبدان حمایت کند، برای حفظ حقوق یتیمان تلاش کند و کمک به آنها را جدی بگیرد تا به بلوغ برسند. چنان که عبد صالح(ع) انجام داد و از علمی که خداوند به او داده بود، برای کمک به مساکین و حفظ کشتی آنها در برابر پادشاه ظالم استفاده کرد و با حفظ مال دو یتیم آنها را یاری نمود.^{۷۵}

چگونگی استفاده از علوم بستگی به نوع آن علم یا فن دارد به عنوان مثال بر متخصصان علوم و فنون مهندسی لازم است قبل از هر چیز از علوم خود در جهت آبادانی و عمران کشورهای مسلمان گام بردارند. پزشکان از تلاش برای نجات جان انسانهای مناطق محروم غفلت نکنند و بر دانشمندان علوم دینی است که شبهه‌ها را از اذهان بزدایند و در مقابل جریانات انحرافی و عقیدتی پاسخگو باشند، همانند سخن عبد صالح(ع) به حضرت موسی(ع) که قصد داشت در انتها دلایل اقدامات خود را برای او بیان کند: «فَلَا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا».^{۷۶}

ب) جدیت و پیگیری

موسی(ع) در تصمیم خود قاطع بود و حاضر شد برای پیدا کردن عبد صالح(ع)، سختیهای زیادی را تحمل کند. او فرمود: «لَا أُبْرَحُ حَتَّى أُبْلَغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا».^{۷۷} موسی(ع) رنجهای شدید و زحمات زیاد سفر را برای طلب علم به جان خرید و این همداری برای یک متعلم است که اگر مشرق تا مغرب را برای طلب یک مسئله سفر کند، شایستگی آن کار دارد.^{۷۸}

در صدر اسلام و قرون بعدی که ارتباطات به شکل امروزی نبود، محققان و دانشمندان برای فراگیری علم، مسافرتها زیادی را به نقاط دوردست داشتند، که از جمله آنها برخی از صحابه پیامبر بودند. در صحیح بخاری بابی با عنوان خروج در طلب علم آمده است و در آن ذکر شده است که جابر بن عبدالله انصاری به مدت یک ماه به سمت عبدالله بن انس سفر کرد، تا حدیثی را از او بشنود،^{۷۹} بنابراین علم به آسانی و بدون خستگی و مشقت به دست نمی‌آید و برای به دست آوردن آن، باید متحمل سختی شد.

ج) رعایت تواضع و ادب

از آداب تعلیم، رعایت ادب در مقابل استاد است و تواضع را نیز می‌توان حالتی از ادب به شمار آورد که باید در برابر استاد نشان داد. نمونه کامل تواضع و ادب را می‌توان از چگونگی برخورد موسی با عبد صالح(ع) دریافت نمود. آیه «هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِنَّمَا عَلَّمْتَ رُشْدًا»^{۸۰} دلالت بر کمال ادب و لطف موسی(ع) نسبت به عبد صالح(ع) است. هنگامی که موسی(ع) خواسته خود را بیان کرد، خود را تابع او قرار داد و در هم‌سفر شدن او را به مصاحبت و همراهی نخواند و فرمود: «هَلْ أَتَبِعَكَ». او تقاضای خود را به صورت امر بیان نرمود، بلکه به صورت استفهام آورد و فرمود: آیا می‌توانم تو را پیروی کنم.^{۸۱} او برای تبعیت خود اجازه خواست و این مبالغه بزرگی در تواضع است.^{۸۲} او پیروی خود را مشروط به تعلیم نکرد و نرمود من تو را پیروی می‌کنم به شرطی که من را تعلیم دهی، بلکه فرمود: تو را پیروی می‌کنم، باشد که من را تعلیم دهی.^{۸۳} «عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي» اقرار به جهل خود و علم استاد دارد.^{۸۴} با این جمله موسی(ع) به طور رسمی خود را شاگرد او خواند.^{۸۵} در جمله «مِمَّا عَلَّمْتَ» من تبعیض آمده؛ یعنی بعضی از آنچه را که خداوند به او آموخته است و این مشعر بر تواضع اوست؛ یعنی من نمی‌خواهم با تو برابر باشم، من جزئی

۷۹. الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۲۷.

۸۰. کهف، ۶۶.

۸۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴۴.

۸۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۴۸۴.

۸۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴۴.

۸۴. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۴۸۴.

۸۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴۴.

۷۴. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۱۹.

۷۵. العواصم من الفتن فی سورة الکهف، ص ۱۰۶.

۷۶. کهف، ۷۰.

۷۷. کهف، ۶۰.

۷۸. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۴۸۰.





از علم تو را خواهانم^{۸۶} و با این جمله آن حضرت علم او را تعظیم کرد و به مبدئی نامعلوم نسبت داد و به اسم و صفت خاصی معین نکرد، بلکه فرمود: از آنچه تعلیم داده شده‌ای و نفروم از آنچه می‌دانی^{۸۷} و جمله اعتراف به این است که خداوند آن علم را به وی آموخته است^{۸۸} و علم او را به کلمه رشده مدح گفت و فهماند که علم او رشد است. دستورات عبد را امر نماید و خود را در مخالفت عاصی و نافرمان او خواند و به این وسیله شأن استاد خود را بالا برد و وعده‌ای که داد، وعده‌ای صریح نبود و نفروم من چنین و چنان می‌کنم، بلکه فرمود: ان شاء الله به زودی خواهی دید که چنین و چنان می‌کنم.^{۸۹}

د) پیروی از معلم

از آداب علم آموز آن است که تابع استاد خود باشد؛ متابعت و پیروی کردن یعنی تابع، همانند اعمال و رفتار متبوع، رفتار خود را تنظیم کند، از آن جهت که متبوع او چنین کرد؛ زیرا هیچ ملاک دیگری نمی‌تواند جز انجام دستور متبوع معیار تبعیت باشد. ذکر کلمه «اتَّبِعْكَ» می‌رساند که شاگرد و دانشجو باید در نخستین گام خود در راه تحصیل، این خصیصه و وظیفه را به کار برد و همواره در برابر گفتار و رفتار استاد، تسلیم او شود و با او نستیزد. اگر شاگرد مطیع استاد خود نباشد، علم او در موضوع مورد تعلیم ناقص می‌ماند و با توجه به جمله «وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا»^{۹۰} به دلیل سرپیچی مرتکب گناه شده است.

در آیه «هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»^{۹۱} درباره وظیفه شاگرد نسبت به معلم، این جهات به ترتیب ذکر شده است: پیروی، تعلیم، خدمت و دانشجویی؛ به این معنی که شاگرد باید در گام نخست تابع و پیرو معلم باشد و سپس معلم او را تعلیم دهد و در سومین مرحله، خویشتن را در خدمت استاد قرار دهد، تا سرانجام در نهایی‌ترین مرحله از علم و دانش برخوردار گردد و به علم‌آموزی نزد

وی بپردازد.^{۹۲}

ه) صبر و پایداری

از نکات دیگر قصه، داشتن صبر و تحمل در هنگام آموزش است؛ بر شاگرد لازم است طمأنینه و آرامش خود را در مراحل آموزش و یادگیری حفظ کند و تا آخرین مرحله و تمام نشدن مبحث به اعتراض و نزاع و جدال با استاد خود برنخیزد.

۲) رعایت آداب تعلیم

چنان که از آیات برمی‌آید، بر معلم لازم است برای تعلیم شاگردان خود از شرایطی برخوردار باشد که در ذیل به دو مورد آن اشاره می‌شود:

الف) احاطه علمی به موضوع

سخن عبد صالح (ع) «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»^{۹۳} اشاره به احاطه علمی او به موضوعی دارد که می‌خواهد آن را تعلیم دهد، از این رو با شناختی که از حضرت موسی (ع) و علم او دارد، حصول صبر را برای وی بعید می‌شمارد.

علم حضرت موسی (ع) مربوط به شریعت و احکام ظاهری بود و خضر در مرتبه‌ای از شناخت بواطن اشیاء و حقایق امور و اطلاع بر اسرار پوشیده قرار داشت.^{۹۴} بنابراین یک معلم شایسته در مرحله اول باید نسبت به آنچه که به دیگران تعلیم می‌دهد، مهارت و تسلط کافی داشته باشد.

ب) احترام متقابل میان معلم و شاگرد

بر استادی که به اخلاق الهی آراسته است، نیز لازم است ادب و احترام متقابل را با دانش‌آموزان خود حفظ کند، چنان که در این داستان مشاهده می‌شود خضر (ع) با موسی (ع) رفتاری شایسته و به دور از هرگونه بی‌ادبی و سخت‌گیری داشت. هنگامی که موسی (ع) از وی طلب علم کرد، خضر (ع) با صراحت وی را رد نکرد، بلکه با اشاره به او فرمود: تو توانایی و تحمل دیدن کارهای من را نداری و هنگامی که موسی (ع) وعده داد که مخالفت نکند. امر به پیروی نکرد و نفروم به طور حتمی با من بیا، بلکه او را آزاد گذاشت که اگر خواست همراه او شود و فرمود:

۸۶. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۴۸۴.

۸۷. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴۴.

۸۸. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۴۸۴.

۸۹. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴۴.

۹۰. کهف، ۶۹.

۹۱. کهف، ۶۶.

۹۲. منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، ص ۳۵۴.

۹۳. کهف، ۶۸.

۹۴. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۴۹۰.

«فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي» و به طور مطلق او را از سؤال نهی نفرومود؛ همچنین به عنوان صرف مولویت او را نهی نمود، بلکه نهی خود را منوط به پیروی کرد تا بفهماند نهی وی صرف اقتراح نیست، بلکه پیروی از او آن را اقتضا می‌کند.^{۹۵} این عالم ربانی در مقام تعلیم و تربیت نهایت بردباری و حلم را نشان داد، هرگاه موسی(ع) بر اثر هیجان زدگی تهدد خود را فراموش می‌کرد و زبان به اعتراض می‌گشود، او تنها با خونسردی در لباس استفهام می‌گفت: من نگفتم نمی‌توانی در برابر کارهای من شکیبایی باشی؟^{۹۶}

۳) تسلیم بودن در برابر مشیت خداوند

سرنوشت همچون چرخ بزرگ با اجزای فراوان است که می‌گردد و از حرکت آن چرخ‌دنده‌های بسیار به گردش درمی‌آید. بیننده عادی که از بیرون به این منظره می‌نگرد، با دوگونه حرکت روبه‌رو است: یکی حرکت چرخ بزرگ که در مسیری واحد و منظم حرکت می‌کند و دیگری حرکت چرخ‌دنده‌های کوچک و کوچک‌تر که هرکدام در مسیری خاص می‌گردد و حرکت آنها ناهماهنگ و ناهمگن جلوه می‌کند، اما برای یک کارشناس آشنا به این ابزار، همه اجزا هم‌نوا و هم‌جهت حرکت می‌کنند و ناسازگاری در گردش آنها مشهود نیست.^{۹۷} دنیا نیز این‌گونه است در پشت ظواهری که در آن مشاهده می‌شود، اموری وجود دارد که انسان از آن بی‌خبر است و هرکدام مطابق حکمتها و مصلحتهایی است که خداوند برای انسان رقم می‌زند که از آن به نام نظام تکوین یاد می‌شود. خداوند می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ»^{۹۸} از نظر نظام تکوین الهی هیچ مانعی ندارد که خداوند کودک نابالغی را گرفتار حادثه‌ای کند و در آن حادثه جان بسپارد؛ زیرا وجود او در آینده ممکن است خطرات بزرگی را به بار آورد؛ همچنان که گاهی ماندن این اشخاص دارای مصالحی مانند آزمایش و امتحان و امثال اینها است.^{۹۹} لیکن خداوند

نفس انسان را بر حب آگاه شدن قرار داده است و انسان دوست دارد آنچه که در اطراف او می‌گذرد، بشناسد و اگر از امور چیزی را مشاهده کرد و آن را نفهمید به انکار و اعتراض آن شتاب می‌کند و با کمترین فهم خود آن را تجزیه و تحلیل می‌کند و اگر طبیعت انسان قانع نشد عقل و فکر او آن موضوع را مردود می‌شمارد و بر آنچه نمی‌فهمد، صبر نمی‌کند و آنچه را نمی‌تواند درک کند ساکت نمی‌نشیند و حضرت خضر(ع) در این داستان آن را از طبیعت نفس انسانی دانست و به این دلیل به موسی(ع) که مأمور احکام تشریحی از جانب خداوند بود گفت: به چیزی امر شدم که اگر آن را ببینی نمی‌توانی بر آن صبر کنی؛ زیرا تو بر حقیقت آن احاطه و آگاهی نداری.^{۱۰۰} در این قصه نیز خداوند مخاطبان را که در فراسوی پرده ایستاده‌اند، جز به اندازه لازم از اسرار نهانی آن آگاه نمی‌سازد.^{۱۰۱} بنابراین انسان نباید در رویدادهای ناخوشایند که در زندگی پیدا می‌شود، عجولانه قضاوت کند؛ زیرا بسیاری از حوادث که ناخوش پنداشته می‌شود، بعد معلوم می‌شود از الطاف خفیه الهی بوده است.^{۱۰۲} در قرآن کریم آمده است: «وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^{۱۰۳}

۴) عدم سکوت در برابر ظلم

چنان که اشاره شد، حضرت موسی(ع) در همراهی با سفر خضر به‌رغم تعهدی که داشت در مقابله با اقدامات او ساکت ننشست و زبان به اعتراض گشود. با اعتراضهای موسی(ع) می‌توان دریافت که مراعات محکمات مهم‌تر از تعهدات اخلاقی است، موسی(ع) به دلیل دیدن عمل قتل، نهی از منکر را بر خود لازم دید، به همین دلیل از تعهد اخلاقی که داده بود دست برداشت.^{۱۰۴} اساس اعتبار امر به معروف و نهی از منکر همان تقریر اسلام و بیان کتاب و سنت است و رضایت مردم یا عدم رضایت آنان شرط نیست.^{۱۰۵} یک نکته بزرگ این داستان آن است که تابع و پیرو تا آنجا

۱۰۰. رک: مع قصص السابقين في القرآن، صص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۱۰۱. في ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۸۳.

۱۰۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۱۷.

۱۰۳. بقره، ۲۱۶.

۱۰۴. تفسیر نور، ج ۷، ص ۲۰۶.

۱۰۵. مع قصص السابقين في القرآن، ص ۴۳۷.

۹۵. رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۴۴.

۹۶. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۳.

۹۷. مبانی هنری قصه‌های قرآن، ص ۲۳۱.

۹۸. ملک، ۴ و ۳.

۹۹. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۸.





تابع پیشوای خود است که اصول و مبادی قانون نشکند، در غیر این صورت نمی‌تواند در برابر آن سکوت کند. در این داستان عملی که عبد صالح(ع) کرد برخلاف اصول نبود، بلکه عین وظیفه و تکلیف بود، ولی سخن در این است که چرا موسی(ع) با اینکه وعده می‌داد، صبر نمی‌کرد. نقص کار موسی(ع) در انتقاد و اعتراض نبود، بلکه به رمز و باطن کار آگاه نبود و اگر آگاه می‌شد، اعتراض نمی‌کرد، او عملی برخلاف اصول و قانون الهی می‌دید، بنابراین ایمان به او اجازه نمی‌داد سکوت کند. برخی گفته‌اند اگر تا قیامت عمل عبد صالح(ع) تکرار می‌شد، موسی(ع) از اعتراض باز نمی‌ایستاد، مگر آنکه به رمز مطلب آگاه می‌شد.^{۱۰۶}

۵) دفع افسد به فاسد

در قصه مورد بحث عبد صالح(ع) برای جلوگیری از زیانهای بزرگ، دست به اقداماتی زد که در آن خسارت و فساد بود. در معیوب کردن کشتی شکی وجود نداشته است که ضرر آن کمتر از ضرری بوده که در انتظار سرنشینان بوده است، بنابراین تحمل آن برای دفع ضرر دوم که بزرگ‌تر بوده، لازم شده است. در مسئله دوم، زنده ماندن آن بچه مفسده‌ای برای دین و دنیای والدین خود به همراه داشته است، هرچند بر سیمای ظاهر کودک نشانه‌های کفر پیدا نبود، ولی برای عبد صالح که پرده‌های غیب کنار زده شده بود، معلوم گردید که در نهاد وی دانه‌های کفر وجود دارد که به مرور جوانه می‌زند و رشد می‌کند و دانسته بود که مصیبت حاصل از قتل فرزند کمتر از مصیبت‌های حاصل از زنده ماندن او و ایجاد فساد برای والدین بوده است، بنابراین او را به قتل رسانده است^{۱۰۷} و در مورد سوم اگر دیوار سقوط می‌کرد، مال آن دو یتیم ضایع می‌گشت. پس به‌رغم خستگی و گرسنگی زیاد و بی‌اعتنایی مردم آن روستا نسبت به آنها، دیوار را تعمیر کرد.

اسلام نیز اقامه حدود را که حتی برخی از آنها در ظاهر فساد است، برای محافظت بر امت، دین و اخلاق واجب گردانیده است، از جمله قتل قاتل، رجم زانی، قطع دست سارق و ... که در ظاهر فساد و از بین بردن جانها است و

۱۰۶. رک: ده گفتار، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۱۰۷. فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۸۲.

لیکن برای ایجاد اصلاح ضروری است.^{۱۰۸}

۶) تأثیر متقابل اعمال والدین و فرزندان

سخن عبد صالح(ع) «وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»^{۱۰۹} دلالت دارد بر اینکه خداوند انسان صالح و فرزندان او را به واسطه اعمال نیک حفظ می‌کند، اگرچه آن پدر صالح از فرزند خود دور شده باشد.^{۱۱۰} حفظ اولاد به سبب صالح بودن پدران از سنن خداوند در خلقت است و این از اسباب الهی و از نوع ارتباط سبب و مسبب است.^{۱۱۱} با توجه به آیه فوق رعایت مصالح دو یتیم به خداوند اضافه شده است؛ چون ضامن به مصالح فرزندان به دلیل رعایت حق پدران جز توسط خداوند امکان‌پذیر نیست.^{۱۱۲} بنابراین فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می‌تواند سعادت‌مند شود و نتیجه نیک آن را دریافت کند. از آن سو فرزندان نیز باید احترام والدین خود را حفظ کرده و به آنان نیکی کنند؛ زیرا اذیت کردن پدر و مادر عواقب سوئی دارد؛ در جایی که فرزند به دلیل آنکه در آینده پدر و مادر خویش را آزار می‌دهد و در برابر آنها کفران و طغیان می‌کند و یا آنها را از راه الهی خارج می‌سازد، مستحق مرگ است، حال فرزندی که هم اکنون مشغول این گناه است چگونه است؟ از این رو می‌توان گفت: اعمال نیک و بد پدران در زندگی فرزندان تأثیرگذار است و از آن سو بدرفتاری فرزندان نسبت به والدین، عواقب سوئی به همراه دارد.

لازم به ذکر است با توجه به آیه «فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا» خداوند به پدر و مادر مؤمن عنایت خاصی دارد.^{۱۱۳}

نتیجه‌گیری

۱. با توجه به اهداف و پیامهای قصه برخی عناصر پررنگ و برخی کم‌رنگ هستند، اما رخ دادن حوادث در طول

۱۰۸. مع قصص السابقین فی القرآن، ص ۴۳۵؛ رک: تفسیر الکاشف، ج ۵، ص ۱۵۱.

۱۰۹. کهن، ۸۲.

۱۱۰. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۴۰.

۱۱۱. المستفاد من قصص القرآن للدعوة والدعاة، ج ۱، ص ۳۹۹.

۱۱۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۴۹۴.

۱۱۳. تفسیر نور، ج ۷، ص ۲۱۵.

سفر به همراه توصیف ظریف و دقیق مناظر طبیعی و گذشتن از انسانهای متفاوت از عوامل زیبایی داستان به شمار می‌روند، همچنین عنصر گفتگو پویایی و زنده بودن داستان را چندین برابر کرده و عنصر مفاجات یا غافلگیری جذابیت داستان و هیجان مخاطب را در پی دارد.

۲. سیر و حرکت‌های داستان منظم و به ترتیب توالی زمان است و بروز حوادث در سه پرده و تأویل آن در پرده آخر باعث تأخیر در اطلاعات و فعال شدن ذهن مخاطب از جریانات به وجود آمده در قصه شده است.

۳. پیام محوری داستان صاحب حضرت موسی(ع) و عبد صالح(ع) لزوم تسلیم شدن انسان در برابر مشیت خداوند و راضی شدن به حکمتها و مصلحت‌های او است.

۴. برخی از اموری که در زندگی اتفاق می‌افتد، با اختیار انسان و برخی با جبر همراه است، به عنوان مثال تصمیم

حضرت موسی(ع) به سفر به قصد علم و آگاهی و کوشش وی برای پیدا کردن عبد صالح(ع) و همچنین مخیر شدن فتی برای همراهی با حضرت موسی(ع) از نشانه‌های اختیار انسان در زندگی است، ولی اقدامات عبد صالح(ع) همچون کشتن فرزند نابالغ از نشانه‌های جبر و عدم نقش و دخالت انسان در برخی امور زندگی است.

۵. از اهداف اساسی آموختن علم باید رسیدن به رشد و تعالی باشد و قبل از شروع تعلیم و تعلم لازم است آداب و اهداف آن مورد توجه قرار گیرد، تا فضای سالم آموزشی فراهم گردد.

۶. در بسیاری از امور زندگی مخصوصاً برپایی احکام و قوانین اسلام همانند امنیت افراد، دفع افسد به فاسد ضرورت دارد. ۷. اعمال صالح والدین سبب عنایت خداوند به حفظ فرزندان آنها می‌شود.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۳. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، بی‌جا، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۴. بستانی، محمود، دراسات فنیة فی قصص القرآن، مشهد، مجمع البحوث الاسلامی، ۱۳۷۲ش.
۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۶. ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۷. پروینی، خلیل، تحلیل عناصر ادبی و هنری داستانهایی قرآن، تهران، فرهنگ گستر، ۱۳۷۹ش.
۸. حسینی، سید ابوالقاسم، مبانی هنری قصه‌های قرآن، قم، دارالتقلین، ۱۳۷۸ش.
۹. خالدی، صلاح عبدالفتاح، مع قصص السابقین فی القرآن، دمشق، دارالقلم، چاپ پنجم، ۱۴۲۸ق.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم؛ بیروت، الدار الشامیه، ۱۴۱۶ق.
۱۱. زیدان، عبدالکریم، المستفاد من قصص القرآن للدعوة و الدعاة، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۲. شحاته، عبدالله محمود، درآمدی بر تحقیق در اهداف و مقاصد سوره‌های قرآن کریم، ترجمه سید محمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌تا.
۱۳. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، منیة المرید فی آداب المفید و المستفید (آداب تعلیم و تعلم در اسلام)، ترجمه سید محمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ شانزدهم، ۱۳۶۹ش.
۱۴. فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۵. قطب، سید، فی ظلال القرآن، قاهره، دارالشروق، چاپ



- هفدهم، ۱۴۱۲ق.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۱۷. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
۱۹. عثمانی دیوبندی، محمدشفیع، تفسیر معارف القرآن، ترجمه یوسف حسین پور، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۳ش.
۲۰. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۷ش.
۲۱. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۲۲. محمود طهماز، عبدالحمید، العواصم من الفتن فی سورة الکهف، دمشق، دارالقلم؛ بیروت، الدار الشامیه، ۱۴۲۰ق.
۲۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۲۴. مطهری، مرتضی، ده گفتار، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۶ش.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
۲۶. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ق.
۲۷. ملبوسی، محمدتقی، تحلیلی نواز قصص قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ش.
۲۸. مهرین شوشتری، عباس، فرهنگ لغات قرآن، تصحیح: عزیزالله کاسب، بی جا، گنجینه، ۱۳۷۴ش.
۲۹. نظری، علی؛ و رضایی، پروانه، «عناصر داستانی موسی و عبد(علیها السلام)»، مجله مشکوة، شماره ۹۵، ۱۳۸۶ش.

